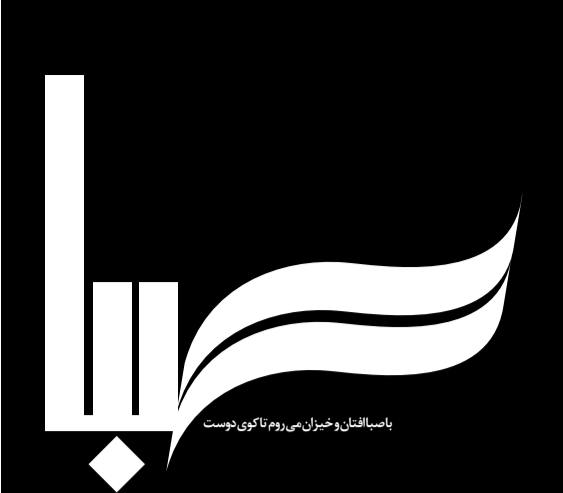


جنبش دانشجویی، نقطه‌ی عطف در تاریخ معاصر



عماد افروغ: جنبش دانشجویی در ایران، نقطه‌ی عطفی بر خواسته‌های به حق مردم ایران بوده است. در این میان سه جریان عمده‌ی دانشجویی وجود دارد: جنبش دانشجویی شانزده آذر، جنبش دانشجویی سیزدهم آبان و جنبش دانشجویی نوظهور عدالتخواه. هر کدام از این‌ها یک نقطه‌ی عطف بوده‌اند و سرنوشت ملت را به مسیر اصلی آن هدایت کردند...

صفحه ۲



باصبایافتان و خیزان می‌روم تا کوئی دوست

شماره اول - نیمه اول دهه ۱۳۸۶ - قیمت ۵۰۰ تومان

دانشگاه ابزار قدرت این و آن نشود



مصطفی دلشاد تهرانی: دوران دانشجویی، دورانی است که نباید صرفاً به درس خواندن طی شود، بلکه تجربه‌ی بسیار گران‌بهایی است برای فعالیت‌هایی که پایه‌ای برای دوره‌های بعد می‌باشد. دانشجویی با توجه به ویژگی‌های خود، یعنی آزادی‌طلبی، انسان‌دوستی، جمع‌گرایی، عدالت‌خواهی و دیدن افق‌های دور و آرمان‌گرایی می‌تواند مفید و سازنده باشد

صفحه ۲

رویکردهای متفاوت در وحدت حوزه و دانشگاه

رئیس دانشگاه تهران در حاکمانی نیست!

محمد صالح مفتاح

وحدت حوزه و دانشگاه، کلیشه‌ای شده است که تا وارد در بحث نشویم، نامعلومی مفهومی نمایان نمی‌شود. هر کسی از ظن خود، معنایی از این اصطلاح بر گرفته است و تأکیدش بر وحدت، ناظر بر همان درک است. برخی از این رویکردها عبارتند از: وحدت معرفتی، وحدت ایدئولوژیک، وحدت ساختاری و وحدت مبتنی بر تقسیم کار. این رویکردها را می‌توان در اندیشه‌ی مدربران و عالمان مشاهده کرد.

شهید آیت‌الله دکتر مفتاح

اولین بار این وحدت حوزه و دانشگاه، در سال ۱۳۴۰، در مقاله‌ای با عنوان «وحدت مسجد و دانشگاه» به قلم آیت‌الله دکتر مفتاح مطرح شد. ویژگی مهم شهید مفتاح که او را نماد وحدت گرداند، این بود که هم در حوزه و هم در دانشگاه، شاگردی و استادی را تجربه کرده بود و به اقتضات هر دو نهاد علمی آگاهی داشت. اما با پیروی انقلاب اسلامی و نیاز به نیروهای کارآمد و متعهد و نیز تنوری‌هایی برای اداره‌ی کشور زمینه‌های دیگری نیز برای وحدت روشن شد. دکتر مفتاح در سال ۱۳۵۸ اقدام به تشکیل سمینار وحدت حوزه و دانشگاه در دانشکده الهیات نمود که این اولین سمیناری بود که تحت این عنوان برگزار می‌شد. اما عمر ایشان کوتاه بود و نتوانستند شکوفایی و گسترش این شعار و هدف را ببینند. چرا که ساعت ۹ صبح روز سه شنبه ۲۷ آذر ۱۳۵۸ در حیاط خلوت دانشکده الهیات دانشگاه تهران چند گلوله از سوی ضاربین بشدت زخمی شد و معالجات در بیمارستان اثری نابخشود و حدود ساعت ۲ بعد از ظهر همان روز به شهادت رسید.

آیت‌الله مهدوی کنی:

آیت‌الله مهدوی کنی با تأسیس دانشگاه اسلامی، وحدت کاملی را (چه در ساختار و چه در دروس، چه در اساتید و چه در دانشجویان) میان حوزه و دانشگاه پی گرفته‌اند. ایشان در کتاب خاطراتشان از نمونه‌ی مدارس اسلامی سخن به میان می‌آورد و می‌گوید: «قبل از انقلاب تعدادی مدرسه‌ی اسلامی ساخته شده بود. هدف بنیانگذاران مدارس این بود که مسلمانانی که قدرت مالی دارند و می‌توانند فرزندانشان را در یک مدرسه‌ی خوب تربیت کنند به آنجا بفرستند از جمله مدارس تعلیمات اسلامی [۱۰۰] سپس مدرسه‌ی علوی و مدارس اقماری آن در سطح بالاتر [...] بنیان‌گذاری شد. همین مدرسه بود که پس از پیروزی انقلاب، بسیاری از وزرای

ماز آنجا بیرون آمدند و از فارغ‌التحصیلان همان مدرسه بودند.»

ایشان سابقه‌ی این طرح را پیش از انقلاب ذکر می‌کند و می‌گوید: «قبل از انقلاب با دوستانی که در انقلاب بودند، مانند مرحوم شهید مطهری، مرحوم شهید باهنر و شهید بهشتی به فکر تأسیس یک دانشگاه اسلامی بودیم. تأسیس چنین دانشگاه اسلامی ضروری به نظر می‌رسید، اساسنامه‌ی آن هم قبل از انقلاب تدوین شده بود؛ منتها رژیم پهلوی اجازه نمی‌داد که ما دانشگاه تأسیس کنیم. چون می‌دیدیم که بجهه‌هایی که به دانشگاه می‌روند، از آنجا که محیط اکثر دانشگاه‌ها اسلامی نبود، بسیاری از آنها منحرف می‌شدند. لذا فکر می‌کردیم اگر دانشگاهی درست کنیم که اسلامی باشد کار اساسی انجام داده‌ایم.»

اما در زمان اجرای طرح، اینکه ورودی‌های این مؤسسه‌ی علمی از کجا باشد، محل اختلاف بوده است. گروهی اعتقاد داشتند که در حوزهای علمیه یک دوره‌ی تحصیلاتی را طی کرده‌اند، گروهی راگزینش کنیم و علوم جدید را به آنها آموزش بدهیم.» اما نظر غالب این شد که «ما متقاضیانی از فارغ‌التحصیلان دبیرستان‌ها را در مقطع دبیرم انتخاب کنیم و خودمان از اول آنها را آموزش دهیم و تربیت کنیم.» آیت‌الله مهدوی کنی خود را طرفدار این نظر می‌خواند.

اما در بعد هدف، تصمیم بر این بوده است که کسی انتخاب شود که از مسائل و علوم روز بهره داشته باشد و مسائل اسلامی را بپایند و بتواند با آشنایی با زبان و اقتصاد روز در دانشگاه‌ها تدریس کند یا تبلیغ کند.» برای نیل به این هدف «در همه رشته‌ها بیشتر جنبه‌های معارف اسلامی غلبه داده شد و لذا دانشکده‌های این دانشگاه همه پیشوند معارف اسلامی دارند.»

آیت‌الله عمید زنجانی:

عباسعلی عمید زنجانی در دروس حوزوی اجتهاد دارد و در سال ۱۳۶۶ دکترای خود را در رشته فقه و حقوق اسلامی از وزارت علوم اخذ نمود و در سال ۱۳۷۳ به مقام استادی نائل آمد. ایشان با روی کار آمدن دولت نهم در دیماه ۱۳۸۴ به سمت ریاست دانشگاه تهران منصوب گردید.

آیت‌الله عمید زنجانی با تردید در معنای مختلفی که از وحدت بیان شده است، آن را تابع شرایط زمان و مکان می‌داند و می‌گوید: «در شرایط فعلی منظور از شعار وحدت حوزه و دانشگاه هم سویی در اهداف است. آنچه که از این شعار می‌فهمیم و امیدواریم که تحقق پیدا کند، اهداف آموزشی است. یکی از هدف‌های حوزه اداره کردن نیازهای جامعه به نحو احسن در بخش‌های مربوط به دین است و دانشگاه هم از لحاظ علم، صنعت، رفاه و آسایش تأمین‌کننده‌ی نیازهای جامعه است.»

اما عمید زنجانی از کسانی است که وحدت ساختاری را نمی‌پذیرد و بیان می‌کند که اقتضات این دو ساختار متفاوت است و نمی‌توان یکی را بر دیگری رجحان داد: «با اینکه من روحانی هستم، اما رئیس دانشگاه تهران روحانی نیست. در آنجا فقط یک معلم و استاد است. من به اینکه یک عضو کوچکی از روحانیت بزرگ اسلام و تشیع هستم افتخار می‌کنم اما رئیس دانشگاه تهران یک معلمی است که سابقه پنجاه سال معلمی و ۲۷ سال سابقه در دانشگاه تهران دارد. در حقیقت آن چیزی که علت انتخاب من به عنوان رئیس دانشگاه تهران بود روحانی نبود بلکه بنده استاد تمام با ۴۵ جلد تالیفات و ۹۰ مقاله علمی و پژوهشی هستم. در حقیقت دانشگاه و حوزه هر یک برای خود معیارهایی دارند.»

وی درباره‌ی فعالیت‌های خود در دانشگاه تهران می‌گوید: «آنچه که ما در دانشگاه تهران در جهت وحدت حوزه و دانشگاه انجام دادیم بیشتر علمی است تا گفتاری، یعنی به جای اینکه شعار دهیم و یا یک سلسله مسائلی را مطرح کنیم، عملاً سعی می‌کنیم که سمت‌گیری اساتید به سوی دانش همراه با معنویت، ایمان و تعهد باشد. سعی ما این است که حرکت دانشجویی نیز به این سمت و سو قرار گیرد.»

رئیس دانشگاه تهران منشأ وحدت حوزه و دانشگاه را ساختار حکومت می‌داند: «همان پیچیدگی‌هایی که در مورد اسلامیت و جمهورییت وجود دارد و آنها را با هم قرین ساخته است، حوزه و دانشگاه را هم به هم نزدیک می‌کند. ترکیب اسلامیت و جمهورییت یک ترکیب انضمامی نیست؛ بلکه تمام مظاهر جمهورییت، اسلامیت و تمام مظاهر اسلامی نیز در این نظام مبتنی بر جمهورییت و آرای مردم است.»



آیت‌الله مصباح یزدی:

مؤسسه‌ی پژوهشی امام خمینی (ره) در دهه‌ی ۷۰ شمسی در قم تأسیس شد. این مؤسسه از میان «طلاب» حوزه‌های علمیه، «دانشجو» می‌پذیرد. این مؤسسه را آیت‌الله مصباح یزدی، راهاندازی و مدیریت می‌کند. وی هدف وحدت حوزه و دانشگاه را نیاز کشور بیان می‌کند: «پایداری انقلاب در گرو وحدت میان حوزویون و دانشجویان است. این دو حوزه علمی در یک عامل نهفته مشترک هستند که همان ترویج تدریجی باورها و

ارزش‌های صحیح در جامعه است و منجر به تشکیل و رواج فرهنگ صحیح و اسلامی خواهد شد.»

آیت‌الله مصباح یزدی دهه‌ی ۴۰ را اوج تفکر ضد دینی و منفور جلوه دادن مظاهر مذهبی ذکر می‌کند و ترویج تفکر جدایی دین از سیاست را منجر به ایجاد دشمنی شدید میان حوزه و دانشجویان می‌داند. وی می‌گوید: «طی آن دوره دانشگاه‌ها با فراموش کردن باورهای دینی تبدیل به مرکز ترویج فرهنگ سکولار شدند و حوزه علمیه نیز با تگله‌ی افراطی به نهاد تفکر دینی منهای دنیا و جدا شده از اهداف اصلی خود بود.»

رئیس مؤسسه‌ی پژوهشی امام خمینی (ره) با بیان این نکته که اساس تدریس در حوزه و دانشگاه‌ها متفاوت است، می‌گوید: «بنیاد وحدت حوزه و دانشگاه در حد شعار بماند و با اعتلای این فرهنگ و دستاورد انقلاب برای پایداری و وحدت انقلاب اسلامی تلاش می‌کنیم.»

دکتر خرمشاد:

خرمشاد، معاون وزیر علوم، وحدت حوزه و دانشگاه را استراتژی‌های اسلام سیاسی می‌نامد و بر همین اساس «می‌توان و نباید پدیده وحدت حوزه و دانشگاه را به یک مناسبت صرف و ساده فرو کاست، معنای این واقعیت را باید در معنای گفتمان سیاسی اسلام جست. این کلان‌گفتمان شامل: استقلال، آزادی، عدالت و معنویت است که چهار کالای گمشده ایرانیان در طول ۱۵۰ سال اخیر بودند و همه این‌ها در راستای رشد و تعالی ایران قرار دارند.»

دکتر خرمشاد می‌گوید: «وحدت حوزه و دانشگاه، در قالب گفت و شنود مهم است نه گفت و بازگفت. کنش و واکنش هر دو لازم است و هر طرف باید برای طرف دیگر هم امکان کنش تعریف کند و هم امکان واکنش، در این وحدت باید همگرایی دوطرفه و نه توقف یکی در جای خود و دعوت از دیگری وجود داشته باشد، یعنی همدلی و وحدت دو سویه، پرهیز از تعارفات و افزون‌به‌اشکار سخن‌گویی در جمع‌ها، پرهیز از دل‌به‌دست آوردن‌های صرف و پرداختن به کلیه‌های پنهانی و آشکار وجود داشته باشد. در بحث این وحدت لازم است تعامل دانشگاهیان دانشجویان حوزوی و با وساطت دانشگاهیان حوزوی و حوزویان دانشگاهی صورت گیرد.»

حسن رحیم‌پور از غدی:

حسن رحیم‌پور در سال‌های اخیر به عنوان یک روشنفکر دیندار در میان افشار مذهبی دانشگاهی جایز کرده است، اما شاید کمتر باور کنند که او هیچ‌گاه در دانشگاه تحصیل نکرده است و فقط دارای اجتهاد از حوزه است. وی در بیان دلیل نامشخص بودن مفهوم وحدت حوزه و دانشگاه، نگاهی تاریخی دارد و می‌گوید: «نظام‌سازی از براندازی نظام به مراتب سخت‌تر است. دو سه بار انقلاب کردن، آسان‌تر از یک بار درست حکومت کردن است. بنابراین باید از میزان موفقیت نسل دوم حوزه و دانشگاه ارزیابی واقع‌بینانه‌ای به عمل آورد و نقاط قوت و ضعف نسل دوم حوزه و دانشگاه را از زمان پس از انقلاب، به درستی مرور کرد. امروز نوبت نسل سوم حوزه و دانشگاه است که در دهه‌های که پیش رو داریم، در نهادینه کردن ارزش‌های انقلابی و تکمیل پروژه وحدت، با سطوح بالاتری گام سوم را بردارند.»

اما نتیجه‌ی این وحدت چیست؟ رحیم‌پور آن را جامعه‌سازی جدید می‌داند و می‌گوید: «اگر ما بتوانیم از تجربه «جامعه‌سازی جدید» که الان درگیرش هستیم، موفق بیرون بیاوریم، یک رنسانس دوباره‌ای در جهان اسلام و حتی سراسر جهان اتفاق خواهد افتاد. مسؤول اصلی این پروژه نسل سوم دانشگاه و حوزه و بخش‌هایی از حاکمیت هستند که با سرنوشت حوزه و دانشگاه سر و کار دارند.»

نقد پاک



حامد کریمی

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، از آنجا که جنبش دانشجویی به بخش اعظم اهداف خود همچون آزادی و مبارزه و با استبداد و استعمار دست یافته بود و خود را جزئی از حرکت انقلاب می‌دانست، جز در مواردی چون تسخیر لانه‌ی جاسوسی، رویکرد نرم و به‌دور از خشونت را پیش گرفت. امروزه نیز که جنبش با شعار عدالت‌خواهی و با اعتقاد کامل به شاکله‌ی نظام حیات دوباره‌ای یافته است، رویکرد تعاملی بیشتری از خود نشان داده است، تا آنجا که از حمایت مقام معظم رهبری برخوردار است.

در این میان، با توجه به نقش واسط جنبش دانشجویی بین مردم و حاکمیت و اعتقاد خوبی که هردو گروه به جنبش دارند، باید ابزاری مناسب با این شرایط را جهت نیل به اهداف برگزید. این وسیله، چیزی جز نقد سازنده نمی‌تواند باشد. در این نوشتار سعی شده است تا به تعدادی از ویژگی‌های نقد سازنده پرداخته شود. البته منظور از نقد، فقط نقد حاکمیت نیست، بلکه جنبش دانشجویی می‌تواند مردم را نیز از نقدهای خود بهره‌مند سازد و راه را برای تعامل بین مردم و حاکمیت هموارتر نماید. البته خود جنبش هیچ‌گاه مستغنی از نقد شدن نمی‌باشد.

با توجه به جوهره‌ی اسلامی جنبش، می‌توان برای یک نقد سازنده، از مفاهیم دینی بهره جست. از همین روست که می‌توان دو مفهوم «التصحیح لأئمه المسلمین» و «امر به معروف و نهی از منکر» را به عنوان شبیه‌ترین آنها به نقد معرفی نمود و از شرایط و ویژگی‌های آنها در راه نقد صحیح کمک گرفت.

۱. عالمانه بودن نقد: همان‌گونه که شناخت معروف و منکر لازمه‌ی امر و نهی از آنهاست، جنبش نیز باید با بنیه‌ی علمی خود، شرایط را به صورت علمی بشناسد و نقدهایی مستدل و علمی ارائه دهد که این خود مستلزم تخصصی شدن نقد در حوزه‌های مختلف است.

۲. اخلاقی بودن نقد: با توجه به بداخلاقی‌های موجود، ضروری است که جنبش در نقد و بیان آن اعلی‌ترین موازین اخلاقی را مدنظر بگیرد و از افتادن در دام ژست‌های کذایی انتقاد که مملو از تکیه بر احتمالات، تهمت‌ها و بی‌ادبی‌هاست، پرهیزد. می‌توان صفت دلسوزانه بودن و مانند طبیب برخورد نمودن را از امر به معروف به امانت گرفت.

۳. متناسب بودن نقد: می‌توان برای بیان انتقاد، همچون امر به معروف، مراتب و مراحل را قائل شد و متناسب با شرایط از آن بهره برد که البته «جهر بالسوء» با جمع شرایط می‌تواند از این مراحل باشد.

۴. قانون‌مند بودن: هرگز نمی‌توان قانون‌شکنی‌ها را با عبور از مرزهای قانونی اصلاح کرد. بدیهی است که نقد نسبت به بعضی قوانین با احترام گذاشتن به آن تنافری ندارد.

۵. ریشه‌ای بودن نقد: برخورد با معلول‌ها، هدر دادن نیروست، بلکه باید به سراغ علت‌ها و سرچشمه‌ها برویم. شایسته است کلامی را از مصلح بزرگ سیدجمال‌الدین اسدآبادی بیان کنیم: «تا قوه‌دارید در نسخ عادات کوشش نمائید نه در نیستی صاحبان عادت؛ هر گاه بخواهید اشخاص را مانع شوید، وقت شما تلف می‌شود. اگر بخواهید به صاحبان عادت سعی کنید، باز آن عادت دیگران را بر خود جلب می‌کند.»

۶. منصفانه بودن نقد: انصاف را دیدن نباید جای خود را به حب و بغض نسبت به افراد و گروه‌ها بدهد. همچنین باید حق را شناخت و آنگاه اهلیش را، نه اینکه افراد معیار حق باشند.

۷. شجاعانه بودن: دوری از مصلحت‌اندیشی‌های کاذب و ناپاج، مهمترین مقدمه و ویژگی برای کارآمدی نقد است.

۸. عاقلانه بودن نقد: نقدهای مبتنی بر عواطف و احساسات، عموماً قابل دفاع و محاجه نیست. لذا باید نقدی در خور بررسی ارائه داد.

۹. هوشمندانه بودن: بررسی شرایط و ارائه‌ی به موقع نقد، در تأثیرگذاری آن بر مخاطب، نقش اساسی دارد.

۱۰. مصرانه بودن: در مفاهیم دینی، بسیار توصیه بر صبر و استمرار بر اعمال نیک شده است. لذاست که با این منش در نقد می‌توان منتظر نتیجه‌بخشی بود.

دیگر خصیصه‌ها را و می‌نهمیم و در پایان متذکر می‌شویم که این ویژگی‌هاست که جنبش دانشجویی را از دیگران متمایز می‌کند. لذا مرزها را باید به وضوح مشخص نمود و به یاد داشت که این فقط نقد پاک است که ویژگی پاک‌کنندگی دارد.

صبا دوهفته نامه دانشجویی دانشگاه امام صادق علیه السلام

صاحب امتیاز: محمد صالح مفتاح مدیر مسئول: محسن علیزاده

شورای سردبیری: وحید بهرمند - محمد رضا پنداشته پور - حامد کریمی

همکاران این شماره: محمد مهدی منتظری - علی نجف زاده

sabamag.blogfa.com saba.magazine@gmail.com

جنبش دانشجویی، نقطه‌ی عطف در تاریخ معاصر

عمادافروغ

جنبش دانشجویی در ایران، نقطه‌ی عطفی بر خواسته‌های به حق مردم ایران بوده است. در این میان سه جریان عمده‌ی دانشجویی وجود دارد: جنبش دانشجویی شانزده آذر، جنبش دانشجویی سیزدهم آبان و جنبش دانشجویی نوظهور عدالتخواه. هر کدام از این‌ها یک نقطه‌ی عطف بوده‌اند و سرنوشت ملت را به مسیر اصلی آن هدایت کردند. شانزدهم آذر زمانی اتفاق افتاد که تقریباً یک نومیادی سیاسی در کشور حاکم فراگیر شده بود. گروه‌های سیاسی فعالیت سیاسی جدی نداشتند. این اتفاق باعث شد که یخ خفقان در کشور بشکند و بار دیگر امید در کشور جریان بیابد و به سایر جریان‌های سیاسی نیز تسری یابد. که این جریان نهایتاً به انقلاب اسلامی منجر می‌شود.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، اتفاقی رخ می‌دهد. همه‌ی تلاش‌های پیش از انقلاب معطوف به سرنگونی رژیم پهلوی بود و حالا که این رژیم سرنگون شده و دولتی سیاسی بر مبنای جدیدی استقرار یافته است، اما تناسبی میان دولت مستقر و اهداف و آرمان‌های انقلاب اسلامی نیست. در اینجا که فقط عده‌ای از دانشجویان هستند که حقیقت‌گرایانه می‌اندیشند، انواع و اقسام مصلحت‌ها –راکه آن سال‌ها هجوم آورده بود– کنار می‌گذارند. به دلیل توفندگی انقلاب اسلامی، این قوه‌ی محرکه همچنان فعال بود. دانشجویان دست به این اقدام بزرگ [تسخیر لانه‌ی جاسوسی] می‌زنند و بار دیگر مسیر اصلی حرکت جمهوری اسلامی را رقم می‌زنند و این موتور محرکه دانشجویان در سیزده آبان نبودند و این اتفاق رخ نداده بود و این لانه تسخیر نشده بود و هویت انقلابی ما مجدداً احیا نشده بود، یقین بدانید که در هشت سال دفاع مقدس هم توفیق چندانی نمی‌داشتیم. این نیز نقطه‌ی عطفی است که در آن گفتمان انقلابی ما احیا می‌شود.

آخرین جنبش دانشجویی، جنبش عدالتخواه بوده است. در زمانی که بنا به دلایلی و بنا بر توجیهاتی، تشکل‌های دانشجویی یا وصل به گروه‌های سیاسی بودند و یا از پارادایمی استفاده می‌کردند که نسبتی با انقلاب اسلامی و ظرفیت‌های آن نداشت، عده‌ای از دانشجویان، خارج از تعارفات معمول و خارج از مصلحت‌اندیشی‌های مرسوم، علم حقیقت‌گرایی را بلند کردند، موضوع عدالتخواهی را مطرح کرد. با کسی هم تعارف نداشتند و بحمدالله تاکنون نیز این مسیر را به طور معقول دنبال کرده‌اند. این نیز یک نقطه‌ی عطف بوده است.

با توجه به مؤلفه‌های یک جنبش که باید خودجوش باشند، ایسته به فضای دانشگاهی باشند، در عرصه‌ی غیررسمی شکل بگیرد و اهداف و مسلک تعریف‌شده داشته باشند. به نظر من این سه جریان و جنبش موفق و سرنوشت‌ساز بوده‌اند.

جنبش‌های دانشجویی بر اساس اوضاع سیاسی و تحولات عمده‌ی

ادوات و ابزار قدرت این و آن نشود

داد و ستد بین حوزه و دانشگاه

◀ **شهاب‌الدین حکمت**

وقتی سخن از داد و ستد پیش می‌آید، در ذهن افراد نوعی پایاپایی و هماهنگی میان طرفین داد و ستد تداعی می‌شود. اما برآستی آیا در داد و ستد میان حوزه و دانشگاه، این برابری و پایاپایی به چشم می‌خورد؟

اولین بحثی که باید در مورد داد و ستد میان حوزه و دانشگاه مورد بررسی قرار گیرد، همین کالای مورد معاوضه در این داد و ستد است و باید بررسییم دانشگاه چه باید بدهد و چه باید بستاند و حوزه چه چیزی برای دادن و چه چیزی برای ستاندن دارد.

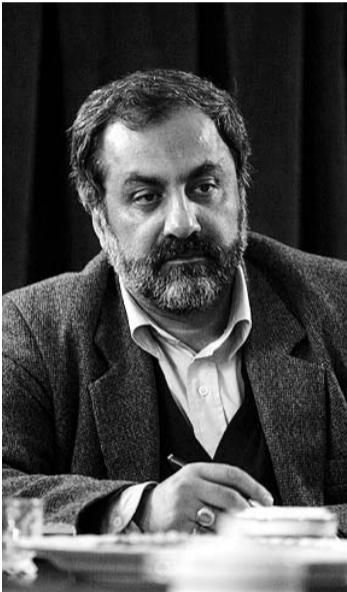
حوزه‌ی علمیه در مذهب شیعه با سابقه‌ی طولانی دیگر شکل و قالب خاصی به خود گرفته و چارچوب و تشکیلات مختص به خود دارد و همان گونه که بسیاری در زمینه‌ی علم و به‌خصوص علوم انسانی عقیده دارند، به هیچ‌وجه این ساختار بی‌ارتباط با محتوا و ماهیت مفاهیم مورد بررسی در آن ساختار نیست. در واقع رابطه‌ی ساختار با محتوا یک رابطه‌ی دوسویه است. که مفهوم، اقتضای ساختار خاصی دارد. ساختار موجب بالندگی مفهوم می‌شود و این همان راز اعتلای حوزه‌ی علمیه‌ی شیعه در طول قرون بوده و مبداء شکل‌گیری بزرگانی شده است که تاریخ اسلام به آنها می‌بالد. دقیقاً مفهوم اخیرالذکر در دانشگاه (البته دانشگاه به معنی غربی) نیز جریان دارد و آکادمی افلاطون تا سوربن پاریس، آکسفورد و هاروارد شاهده‌ی بر این مدعاست.

آغاز قصه جایی است که دو ساختار با اقتضانات متفاوت وارد معامله‌ی پایاپای می‌شوند. در واقع حوزه و دانشگاه، دو متاع ناموزون و پای‌ناپای به آشفته‌بازاری آورده‌اند که دستاورد این معامله جز سردرگمی مفهومی و ساختاری در مجامع علمی، شاید هیچ نباشد. و گواه صادق این مدعا برخی مجامع علمی در کشور ایران است. در واقعۀ این برداشت که در مباحثه‌ی دانشگاه و حوزه، کالا علوم دانشگاهی و علوم حوزوی است، موجب ایجاد این سردرگمی گشته است. شاید در این داد و ستد، بهتر آن باشد که در آغاز مفاهیم را به دست صراف‌ی بسیاریم تا ابتدا ماهیتی بسازد که در ساختار حوزه یا دانشگاه قابل پذیرش باشد، سپس از وحدت بین حوزه و دانشگاه و داد و ستد میان این دو مجمع علمی فریاد بزینم. شاید این صراف‌ی، همان بومی کردن علوم است که برخی سیستم‌های علمی جهان تجربه کرده‌اند.

استاد مصطفی دلشاد تهرانی کارشناس آمار در ریاضی است. وی به موازات تحصیلات دانشگاهی دروس حوزوی را نیز پیگیری نموده و از سال ۱۳۶۴ تاکنون در سطح خارج فقه و اصول به تحصیل پرداخته است.ایشان به زبان‌های عربی، انگلیسی، آلمانی، و فرانسه آشنایی داشته و کتب متعددی از ایشان منتشر است. کتاب سیره نبوی ایشان در ۳ جلد، کتاب سال جمهوری اسلامی ایران در ۱۳۸۵ شد.

۱. دوران دانشجویی، دورانی است که نباید صرفاً به درس خواندن طی شود، بلکه تجربه‌ی بسیار گران‌بهایی است برای فعالیت‌هایی که پایه‌ای برای دوره‌های بعد می‌باشند. دانشجوی با توجه به ویژگی‌های خود، یعنی آزادی‌طلبی، انسان‌دوستی، جمع‌گرایی، عدالت‌خواهی و دیدن افق‌های دور و آرمان‌گرایی می‌تواند مفید و سازنده باشد. مطلوب این است که دوره‌ی دانشجویی توأم با تجربه‌هایی باشد که دانشجویان در جهت آینده‌شان، دنبال می‌کنند؛ یعنی آزادی‌خواهی، نقد، نظارت، دخالت، مشارکت و فعالیت‌های اجتماعی. منتها من معتقدم که جنبش دانشجویی واقعاً جنبش «دانشجویی» باشد. این جنبش را نباید دیگران کنترل کنند و آن را سازماندهی کنند و از بیرون راه ببرند. جنبش دانشجویی نباید جنبش حزبی باشد، یعنی خود دانشجویان، تشکل‌های مختلف و جریان‌های مختلف باشند. منتها این تشکل‌ها، با آن هویت و انگیزه‌های اصیل دانشجویی هماهنگ باشد. این جنبش با شریاطی که ذکر شد می‌تواند هم تجربه‌ای برای دانشجویان باشد و هم می‌تواند مفید و سازنده برای جامعه باشد. ما می‌بینیم که در همه جای دنیا در دوران دانشجویی، جنبش‌های آزادی‌خواه و اصلاح‌طلب و به دنبال نقد قدرت بوده‌اند. اگر جنبش به این شکل باشد، به سمت مطلوب پیش خواهدرفت.

۲. اما با این همه، آفاتی جنبش دانشجویی را تهدید می‌کند. مثلاً این که ما با نگاه‌های تنگ، با بینش‌ها بسته، از موضع خودخواهی، احساس کنیم که حق مطلق هستیم و کسی دیگر نباید نظر بدهد. این قطعاً منجر به تراحم می‌شود.



اجتماعی شکل می‌گیرند. مسلّم است جنبش دانشجویی بعد از انقلاب با جنبش دانشجویی قبل از انقلاب باید تفاوت‌هایی (به‌رغم اشتراکات) داشته باشد. درست است که جنبش ما همواره استکبارستیز، استبدادگریز و عدالتخواه بوده‌اند، اما جهت‌گیری‌های قبل و بعد از پیروزی انقلاب متفاوت است.

نکته‌ی دیگر که بسیار هم اهمیت دارد، این است که پس از فروپاشی بلوک شرق، تغییراتی در جنبش‌های اجتماعی حاصل شده است. این جنبش‌ها بیش از آن‌که معطوف به قدرت دولتی باشند، و بخواهند در چارچوب پارادایم جامعه‌شناسی سیاسی کلاسیک (که تعامل میان قدرت اجتماعی و دولتی است) فعالیت کنند، با توجه به فروپاشی بلوک شرق و طرح

مفاهیمی چون پست مدرنیسم و جهانی شدن، و تحولات دیگری که در جهان رخ داده است، دچار تحولاتی شده‌اند. این تحولات، مفهوم جنبش‌های اجتماعی جدید را ایجاد کرده است. این جنبش‌ها از ساختار سست و سیال برخوردارند، به ندرت از یک عضویت واحد طبقاتی بهره می‌برند، بلکه از عضویت متداخل طبقاتی استفاده می‌کنند، سطح فعالیت‌هایشان فراملی، جهانی و فراجمعه‌ای است. بسیاری از این جنبش‌ها پیوندهای جهانی دارند.

به نظر می‌رسد با توجه به این خصلت‌ها و همچنین فرهنگی بودن این جنبش‌ها، اعضای جنبش‌ها، باید اهداف جدیدی را برای خود تعریف کنند؛ به رغم اینکه این اهداف می‌توانند در خدمت یکدیگر و مرتبط باهم باشند. این جنبش‌ها می‌توانند فرهنگی، هنری، علمی و یا اخلاقی باشند و این تعارضی باوجه‌ی سیاسی‌شان نیز ندارد.

شخصاً معتقدم که کشور ما دچار بحران اخلاق شده است. دلایل عمده‌ی آن نیز مصلحت‌گرایی افراطی، قربانی شدن حقانیت پیش پای مقبولیت و از دست رفتن جایگاه اخلاق به عنوان عامل بازدارنده است. دانشجویان می‌توانند در راستای حقیقت‌گرایی‌شان، حافظ جایگاه اخلاق باشند و نگذارند تا اخلاق و فرهنگ ما قربانی سیاست‌زدگی، عمل‌زدگی و اقتصادزدگی در نظام جمهوری اسلامی شود. این می‌تواند به عنوان یکی از محورهای اصلی در دستور کار جنبش دانشجویی باشد.

اما در این میان آفتی است که به سراغ اعضای جنبش دانشجویی آمده است، چه در خصوص ۱۳ آبان و چه کسانی که در جنبش عدالت‌خواهی فعالیت کرده‌اند، و آن آفت هم این است که تا به یک پیروزی نسبی می‌رسند، اهداف کلان خود را فراموش می‌کنند و به گونه‌ای جذب در بدنه‌ی قدرت دولتی می‌شوند و آرمانخواهی خود را کنار می‌گذارند. البته امیدواریم که این آفت به سراغ جنبش عدالت‌خواه نیاید، اکنون هم چندان این آفت به سراغ‌شان نیامده است. اما این آفت در برخی گروه‌هایی که به گونه ای منتسب به گروه‌های اصولگرایی بوده‌اند، مشهوداست.

آفت است و باید از آن پرهیز شود.

اصل این است که هر حرکت سیاسی باید از اخلاق برخیزد. یعنی خاستگاه سیاست، روابط اجتماعی

و سلوک انسانی باید اخلاق باشد. اگر خاستگاه یک جنبش دانشجویی اخلاق نباشد، در تعامل و روابط و در مخالفت و موافقتش به بی‌اخلاقی کشیده می‌شود. لذا کسانی که می‌خواهند فعالیت‌های اجتماعی بنمایند، حتماً باید به این توجه داشته باشند که اخلاق باید مقدمه‌ی هر حرکت اجتماعی باشند. باید آداب‌دانی وجود داشته باشد. در حوزه‌ی اجتماعی و سیاسی که علی‌القاعده با روابط اجتماعی انسانی و قدرت رابطه پیدا می‌کند، آنچه باید بیش از همه مورد دقت و توجه باشد،

اخلاق است. امیرمؤمنان در زمان جنگ صفین، دیدند که حجر بن عدی و عمر بن حنق و برخی یاران خوب حضرت، به معاویه و شامیان دشنام می‌دهند. حضرت آنها را خواستند و به آنها فرمودند: من بیزارم که شما این کار را بکنید و نمی‌پسندم. «آئی اگر ان تکونوا سبائین» یکی از آنها گفت: مگر اینها باطل نیستند و مگر ما ما در حال جنگ نیستند؟ حضرت فرمودند: اما دشنام دادن منطقی ندارد.

ندانستن آداب روابط اجتماعی–سیاسی می‌تواند آفتی برای این گروه‌ها باشد. جایز شمردن دشنام و پرخاش و تهمت و تخریب آفت است. جنبش دانشجویی اگر به خودش واگذاشته شود، و آداب را هم رعایت کند، چون دانشجویی، فوِیِ نفسه روحیه عدالت‌خواهی، انسانیت و انسان‌دوستی دارد و

شهاب

نمی‌دونم چرا...

◀ **شبیگرد**

در گوشه‌ی اتاق، کتاب به دست داراز کشیده‌ام. صدای ضبط بیش از حد بلند است. «از دست زاهد کردیم توبه–وز فعل عابد استغفرالله…» محسن نامجو با لحن خاص خودش می‌خواند. رمان جدید مارکز را در دست گرفته‌ام که «خاطرات دلبر کان غمگین من» نام دارد. همین امروز از یک دستفروش از انقلاب خریدم. فروشنده حدود چهل سال داشت. سبیل‌هایش مرا یاد هیتلر می‌انداخت. ریش‌هایش را هم از ته زده بود. قیمت را سنوال کردم. گفت چار تومن. گفتم با ما دانشجویی حساب کن. دو شده؛ همه رو از تو بازار جمع کردن. بیا سه تومن ببر. بالاخره بعد از کلی چانه‌زنی، به همان دو هزار تومان قانع شد.

غرق در کتاب بودم که ناگهان در اتاق به محکمی کوبیده شد. گفتم‌ها! در باز شد. با قیافه‌ی خشمگین حسن در چارچوب در مواجه شدم. گفت: بابا دهن ما رو آسفالت کردی. صدای اون لامصب رو بکشش پائین. گفتم خیلی خوب بابا! چه خبرته؟! آسمون که به زمین نیومده این‌قدر داد و هوار می‌کنی. حسن به نشانه‌ی اعتراض با صدای بلندتر از قبل گفت مسخره‌اش رو در آوردی! از اول سال یک ضبط داره ۲۴ ساعت کار می‌کنه. از دست تو یکی خواب و زندگی نداریم. آخه مرد حسابی ما داریم اینجا زندگی می‌کنیم. وسط حرفش پریدم گفتم: چی! زندگی؟! شماها تنها کاری که نمی‌کنین زندگیا! همتون یک مشت آدم بی‌ذوق متحجر و منزوی هستید که نه از رمان، نه از موسیقی و نه از فیلم هیچی نمی‌فهمید. صبر کن! اصلاً تو، تو حسن! کارهای کیشولوفسکی یا اسکورسیزی یا چه می‌دونم همین مارلون براندو رو دیدی؟ یا داستان‌هایی از داستایوفسکی، کافکا یا کریستین بوبن رو خوندی؟ مطمئن‌ام که اسم هیچ کدام از اینها تا به حال به گوشه‌ی هم نخورده! حسن در حالی که به من نگاه تعجب‌آمیزی داشت، در را بست و رفت. نمی‌دانم چرا این حرف‌ها را به حسن زدم. شاید حرف دل من نیز نبود. دیگر حس و حال هیچ کاری را نداشتم. کتاب را بستم و ضبط را خاموش کردم. پتو را روی سرم کشیدم و تا ساعت‌ها بعد خوابم نبرد و همچنان به این برخورد فکر می‌کردم.

قربتش به فطرت بیش از هر دوره‌ای است، سالم می‌ماند. طبع دانشجو سلامت است، مگر امر ثانوی عارض شود. یعنی دانشجو با هر فکر و سلیقه‌ای انسان‌دوست است. از فکر به درد می‌آید. عدالت‌گرا و آزادی‌خواه است. این طبع اولیه باید رشد داده شود. لذا باید به چنین عاداتی ورود پیداکنند.

۳. سیاست و اخلاق و فرهنگ و این‌گونه مقولات را نمی‌توان از هم جدا کرد. نمی‌توان این‌طور گفت که بیانیم چند سالی کار اخلاقی بکنیم و بگوئیم تمام شد؛ یا چند سالی کار سیاسی بکنیم و بگوئیم تمام شد و بعداً وارد اخلاق بشویم. این‌ها را نباید جدا کرد. صاحب اخلاق باید با بینش سیاسی و صاحب بینش سیاسی باید با اخلاق دیده شوند. اما ما باید ملاحظاتی را لحاظ کنیم که وقتی می‌خواهیم وارد حوزه‌ی سیاسی بشویم، طبعاً باید این ورود، مبتنی بر یک سری مبانی باشد. وارد کار سیاسی شدن و تحرک سیاسی داشتن، حرف سیاسی زدن منهای مبانی سیاسی، منهای معیارهای حاکم بر سیاست و منهای آفت‌شناسی سیاسی (به این معنا که جایی که مبنا دست ما نیست و معیاری نداریم، داد و فریاد سیاسی بکنیم) آسیب است. دانشجو وقتی وارد دانشگاه می‌شود، فضای دانشگاه باید به دور از دسته‌بندی باشد. باید معیارهای کلی دست آدم باشد و باید بتواند بسنجد و محک بزند. اگر فضای سیاسی فضای سالمی باشد، و این امکان را فراهم کند، دانشجو سریع می‌تواند به اینها دست پیدا کند. اما اگر این نباشد، و فضای سیاسی بداخلاقی باشد، و اگر بزرگترها –کسانی که از این فضا خارج شده‌اند و در جایی قرار گرفته‌اند– بداخلاق باشند، و رعایت این امور را نکنند، و اگر آنها اهل تهمت زدن به هم و تخریب همدیگر باشند، این به فضای دانشگاه‌ها هم کشیده می‌شود. در چنین مواقعی اگر دخالت کنند، بدتر هم می‌شود. علاوه بر دیدگاه توأمان دیدن مسائل، باید زمینه‌هایی را نیز فراهم کرد. بستریایی که این امر را تحصیل کند. نه به صورت تصنعی، بلکه به صورت طبیعی و بدون اینکه کسانی به دنبال رویکرد ابزاری به دانشگاه باشند و دانشگاه را محلی برای مقاصد قدرت‌طلبانه بدانند. دانشگاه ابزار قدرت این و آن نبود. دانشگاه پایگاه علم و تجربه‌های علمی، جایگاه یافتن توانمندی‌های علمی و پایگاه تجربه‌آموزی برای زندگی و مدیریت آینده است.